



دکتر تقی آزاد ارمکی / جامعه‌شناس

این استاد دانشگاه در یادداشتی درباره تب فراگیر آموزش دیدن و کلاس رفتن در بین مردم ایران گفته و معتقد است که منطق بازار و اقتصاد سیاسی نهفته در این راه انحرافی باعث خالی شدن جیب ملت و توهم دانایی می‌شود.



۳+

ردپای منطق بازار در عطش اجتماعی نسبت به مهارت‌اندوزی

در باغ سبز آگاهی!

آدم‌ها وقتی دیدند مسیر کسب آموزش‌های تخصصی عالی متوقف شده یا کارایی‌ش را از دست داده است این راه دوم را که در افکار عمومی به عنوان راه پول‌سازی معرفی شده انتخاب کردند. برای همین تب کسب مهارت‌های این‌چنینی توانست جمعیت زیادی از سرخوردگان نظام رسمی آموزش عالی را در برگیرد. الان می‌بینید که افراد در خانه هم در کلاس موسیقی شرکت می‌کنند هم کلاس زبان می‌روند هم سخنوری و رقص و ...

تب آموزش دیدن در جامعه ما چند سالی است که تبدیل به یک اشتیاق فراگیر شده و بواسطه رشد شبکه‌های اجتماعی و زیرساخت‌های تکنولوژی و پلت‌فرم‌های آنلاین، شاهد این هستیم که این میل و اشتیاق به درون فضای مجازی هم کوچ کرده است. هر نفر ده - بیست کلاس و دوره را ثبت‌نام می‌کند و سعی دارد با ولع زیاد و عجله مهارت‌هایی را که اکثراً هم با یکدیگر در تعارض هستند یاد بگیرد. اما این تب را چطور باید تفسیر کرد؟ فرهنگ عمومی جامعه ایران یک گزاره اصلی دارد که می‌گوید: «آدم فرهنگ، آدم تحصیلکرده است و آدم تحصیلکرده هم می‌تواند تحرک اجتماعی بیشتر داشته باشد و در کسب امکانات موجود در جامعه بیشتر نقش آفرینی کند.» این گزاره‌ها را وقتی می‌گذاریم کنار مدرک گرایی که در جامعه ما از حدود چهل پنجاه سال گذشته تجربه شده و بعد نهایتاً رسیده به ترند شدن آموزش عالی در ایران، می‌بینیم که نهایتاً در جامعه نظام ارزشی طوری صورت‌بندی شده که در آن یا باید آدم‌ها را دکتر بنامیم یا مهندس و غیر از این انگار کس دیگری رسمیت ندارد.

یعنی در یک دوره‌ای از تاریخ این کشور همه آدم‌ها در تکاپویی بدون وقفه بودند تا به هر شکلی که می‌توانند صاحب یک مدرک باشند و برایش هم هزینه گزافی انجام می‌دادند. اما نکته اینجاست که این نوع مدرک گرایی در ایران تقریباً در چند ساله اخیر دچار توقف شده به دلیل اینکه تعداد صاحبان مدارک با کسانی که صاحب مشاغل بودند تناسب‌شان بهم ریخت و خیلی از صاحبان مدارک بیکار ماندند یا مشاغلی که کسب کردند هم ارزش و هم درجه مدرکی که داشتند، نبود؛ این شد که پدیده‌هایی همچون راننده تاکسی پزشک، بسازوبروش، فوق تخصص، مهندس نظافتچی و جامعه‌شناس بیکار در جامعه سر برآورد به عنوان یک معضل.

در کنار این اتفاق حدود ۱۰-۱۵ سال است که پدیده دیگری هم در ایران پا گرفته که همان بازار گرمی برای کسب مهارت‌های اجتماعی کوتاه‌مدت در قالب کلاس‌ها و دوره‌هاست و چون متأسفانه همان‌طور که گفتم آموزش‌های تخصصی دانشگاهی اشتباه طراحی شده بود، کسب این مهارت‌ها برای مردم یک شانس برای کسب شغل و اعتبار و پول بود. این شد که همه آدم‌هایی که در بخش آموزش‌های تخصصی به جایی نرسیده بودند رفتند سراغ مهارت‌اندوزی؛ موسیقی، زبان، گلدوزی و مهارت‌های دخالت در بدن و مداخله‌گری اجتماعی و هر چیزی باشعار افزایش ثروت و....

در این وضعیت آدم‌ها وقتی دیدند مسیر کسب آموزش‌های تخصصی عالی متوقف شده یا کارایی‌ش را از دست داده است این راه دوم را که در افکار عمومی به عنوان راه پول‌سازی معرفی شده، انتخاب کردند. برای همین تب کسب مهارت‌های این‌چنینی توانست جمعیت زیادی از سرخوردگان نظام رسمی آموزش عالی را دربرگیرد؛ الان می‌بینید که افراد در خانه هم در کلاس موسیقی شرکت می‌کنند هم کلاس زبان می‌روند هم سخنوری و رقص و از نظر من این راه دوم راهی انحرافی است. نکته اینجاست که این راه به هیچ وجه کارکردهای آکادمی را ندارد و اصلاً چیزی شبیه آکادمی موازی هم نیست و تنها به عنوان یک میان‌بر پرزنت شده است. بیشتر یک بازار است که

پول‌های مردم را جذب می‌کند. بنابراین پشت این تب فراگیر یک اقتصاد سیاسی وجود دارد و بنگاه‌ها و افرادی از این نیاز افراد جامعه به کسب مهارت سوء استفاده می‌کنند و مردم را گرفتار آموزش‌هایی می‌کنند که اساساً به دردشان نمی‌خورد. مثال می‌زنم: مثلاً فرزند طبقه کارگر دنبال موسیقی یا کارهای هنری است و فرزند طبقه متوسط گرفتار کسب یک سری مهارت و آموزش عجیب و غریب که نه به طبقه اجتماعی و اقتصادی‌اش می‌خورد نه به موقعیت فرهنگی خانوادگی‌اش یا موقعیت زبانی و قومی‌اش. این عدم تناسب‌ها انباشت انتظاری را فراهم می‌کنند و در آینده نزدیک شاهد واکنش‌های عجیب و غریب در جامعه و سرخوردگی افراد صاحب مهارتی هستیم که از این مهارت‌های‌شان نمی‌توانند استفاده کنند و پول دربیابند. در عطش اجتماعی نسبت به مهارت‌اندوزی ردپای توهم آگاهی را هم می‌شود، دید. آدم‌ها دنبال آموزش و مهارت هستند و اسمش این است که دارند دانش و آگاهی کسب می‌کنند ولی اساساً این امر محقق نمی‌شود بلکه توهمی از دانش و آگاهی جای آن دانش و آگاهی مورد انتظار این افراد نشسته است.

بنابراین اگر آگاهی حقیقی یک عینک است که با آن می‌شود مسائل را بهتر دید آموزش‌های مهارتی کم‌عمق جدید که افراد دنبال‌ش هستند حکم آن عینک دودی را دارد که فقط همه چیز را تیره و تاری می‌کند. علاوه بر این افراد در صد کلاس و کارگاه و دوره شرکت می‌کنند چون مهارت‌اندوزی تبدیل شده به یک کالای زیبا که باید مصرف شود. ذیل این نوع نگاه با پدیده مصرف تظاهری مواجه هستیم که بسیار هم آسیب‌زا است. همه مردان و زنان و دختران و پسران ایرانی در هر سطحی که هستند دارند پول هنگفتی را وارد این بازار می‌کنند. بی‌توجه به اینکه پشت این موضوع صورت‌بندی و سامان‌دهی نظام اشتغال مبتنی بر مشاغل کوچک و خرد در حوزه زندگی اجتماعی طراحی نشده است.

یک زمانی کوزه‌گری، بافندگی و ریسندگی داشتیم که همه در همین سطح مهارتی انجام می‌شد اما متأسفانه تعطیل شدند و مشاغل مهارتی دیگر هم تبدیل به پول و اقتصاد نمی‌شود. در صورتی آگاهی از طریق این کلاس‌ها و دوره‌ها محقق می‌شود که منفعتی به افراد برگردد و افراد براساس منطق سود و زیان آن مهارت را پی بگیرند یا آموزشی را ادامه بدهند یا نه. اما الان آگاهی تولید نمی‌شود چون حساب و کتابی پای کار نیست. نقش افکار عمومی را در ایجاد این نیاز نباید دست‌کم گرفت. برای این مهارت‌ها بدون قاعده فقط تبلیغ می‌شود و مدام از طریق رسانه‌ها و تبلیغات، افراد به سمت این مهارت‌اندوزی‌های پراکنده تشویق می‌شوند. هیچ کس هم از خودش نمی‌پرسد چرا همه دارند موسیقی یاد می‌گیرند؟ این عجیب نیست؟ البته به مرور زمان این تب فروکش خواهد کرد اما این فروکش از سر آگاهی و عقلانیت نخواهد بود بلکه از سر خستگی مفرط از این دویدن‌ها و نرسیدن‌ها عارض می‌شود که همان سرخوردگی است. فعلاً هم در وضعیت استمرار حماقت قرار داریم و به خاطر عرصه غلط کسب مهارت، مدام هم سطح انتظارات مردم بالا می‌رود و هم هزینه‌های‌شان و در مقابل هیچ آگاهی کارآمدی کسب نمی‌شود. من به این پدیده می‌گویم خروج از مرکز رفتن در راهی انحرافی که فقط نشانی از در باغ سبز آگاهی دارد اما پشتش هیچ چیزی جز خالی کردن جیب مردم نیست.

